Ma'rifat-i Farhangī Ejtemaii _____ **2026, Vol. 17, No. 4, 7-26**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

10.22034/marefatefarhangi.2026.5003169

20.1001.1.20088582.1405.17.4.5.7

A Critical Inquiry into the Exploitative Paradigm of Modern Civilization Grounded in 'Allameh Tabataba'i's Theory of Instrumental Subjugation: With Special Reference to the Twelve-Day War*

Ṣadeq Golestani / Assistant Professor, Department of Sociology, Imam Khomeini Educational and Research Institute golestani@iki.ac.ir

Received: 2025/11/16 - **Accepted:** 2026/02/24

Abstract

The behavior of the West toward vulnerable societies has perpetually been grounded in a utilitarian, domineering, and colonial paradigm. This modality has been pursued through a multiplicity of instruments, including warmongering, economic sanctions, media propaganda, and international institutions. This confrontation applies even more to the Islamic Republic because of its paradigmatic conflict with liberal democracy, which has continued throughout the forty years of the Revolution and reached its peak in the Twelve-Day War. The objective of this study is to analyze the governing logic of this approach within the framework of the theory of istikhdām (instrumental subjugation). It is structured around the following inquiry: What is the governing logic underlying Western conduct in its confrontation with the Islamic Republic of Iran, and how can it be explicated through 'Allameh Tabataba'i's theory of istikhdām? The findings indicate that Western civilization rests upon the natural dimension of the human existential structure, thereby engendering a social character grounded in istikhdām (instrumental subjugation). Consequently, the exploitative paradigm of the West cannot be interpreted independently of its civilizational matrix, nor can it be reduced to the conduct of certain political and social leaders or restricted to particular historical epochs. According to the theory of istikhdām, this approach will persist unless confronted by a rival; it is solely the counterbalance of power and the imposition of reciprocal costs that can deter the West's instrumentalizing approach. Otherwise, no software-based, rational, or sacred logic can halt it or compel the West to engage in cooperation and empathetic agency.

Keywords: Western Civilization, Istikhdām (Instrumental Subjugation), Social Character, Socialization, Barbarism.

* This paper was presented at "the International Conference on Islamic Humanities" commemorating 'Allameh Mohammad-Taqi Mesbah-Yazdi.

معرفت فرهنگی اجتماعی ——— سال هفدهم، شماره چهارم، پیاپی ۶۸، پاییز ۱۴۰۵، ص ۷ ـ ۲۶

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefatefarhangi.2026.5003169

dor 20.1001.1.20088582.1405.17.4.5.7

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل انتقادی از رویکرد استثماری تمدن مدرن بر اساس نظریهٔ استخدام علامه طباطبائی با تأکید بر جنگ دوازده روزه*

صادق گلستانی / استادیار گروه جامعه‌شناسی مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ golestani@iki.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۵ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۴/۱۲/۰۵

چکیده

رفتار غرب در قبال جوامع ضعیف، همواره مبتنی‌بر الگویی منفعت‌طلبانه و سلطه‌جویانه و استعماری بوده است. این شیوه با استفاده از ابزارهای مختلفی چون جنگ‌افروزی، تحریم‌های اقتصادی، تبلیغات رسانه‌ای و حتی نهادهای بین‌المللی پیگیری شده است. این مواجهه نسبت به جمهوری اسلامی به دلیل تقابل پارادایمی با لیبرال دموکراسی مصداق بیشتری دارد که در طول ۴۰ سال انقلاب ادامه یافته است و در جنگ دوازده روزه به اوج خود رسیده است. هدف این پژوهش، تحلیل منطق حاکم بر این رویکرد، در چارچوب نظریهٔ استخدام است و در پاسخ به این پرسش سازمان می‌گیرد: منطق حاکم بر رفتار غرب در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران چیست و چگونه می‌توان آن را در چارچوب نظریهٔ استخدام علامه طباطبائی تبیین کرد؟ یافته‌ها از این قرار است که تمدن غرب بر بعد طبیعی ساختار وجودی انسان تکیه دارد و شخصیت اجتماعی مبتنی‌بر استخدام را تحویل می‌دهد. بنابراین رویکرد استثماری در غرب را نمی‌توان جدای از این تمدن تفسیر کرد و آن را به رفتار برخی رهبران سیاسی و اجتماعی و یا به برخی دوره‌های تاریخی مستند کرد. این رویکرد مطابق نظریهٔ استخدام تا وقتی ادامه می‌یابد که هماوردی فراروی آن قرار نگیرد و تنها هماورد قدرت و تحمیل هزینهٔ متقابل است که مانع رویکرد استخدام‌گرایانهٔ غرب می‌شود و گرنه هیچ منطق نرم‌افزاری عقلانی و قدسی نمی‌تواند آن را متوقف کند و غرب را به تعاون و کنشگری همدلانه وادارد.

کلیدواژه‌ها: تمدن غرب، استخدام‌گری، شخصیت اجتماعی، جامعه‌پذیری، توحش.

* این مقاله در همایش بین‌المللی «علوم انسانی اسلامی بزرگداشت علامه محمدتقی مصباح یزدی‌ؒ» ارائه شده است.

مقدمه

مطالعهٔ مواجههٔ جهان غرب با ملل دیگر، به‌ویژه جهان اسلام، درس‌های مهمی دربارهٔ رفتارشناسی و دیدگاه‌های نظری جهان غرب به ما می‌آموزد. رفتار غرب نسبت به ملل مختلف، طی تاریخ طولانی، بر اساس استعمارگری و تلاش برای تسلط بر منابع و فرهنگ‌های دیگر بوده است.

غرب، با بهره‌گیری از امپراتوری رسانه‌ای، همواره تلاش کرده است تا چهره‌ای دلپذیر و انسانی از خود به نمایش بگذارد، اما رابطهٔ او با جهان غیرغربی، واقعیت دیگری را نشان می‌دهد. تحمیل جنگ‌ها، قتل‌عام‌ها، غارت منابع کشورهای دیگر، و به اسارت بردن شرافت، کرامت، جان و مال ملت‌ها، نمونه‌هایی از این واقعیت است. تاریخ شواهد بسیاری از این رفتار را در اختیار ما قرار می‌دهد؛ همچنان که برخی از متفکران نیز به آن اشاره کرده‌اند. این شیوهٔ رفتاری و راهبرد استعماری نسبت به جوامع دیگر، همواره از سوی غرب پیگیری شده و در جهان کنونی نیز از طریق ابزارهای نوینی چون نظام مالی جهانی، رسانه‌های بین‌المللی و حتی نهادهای حقوق بشری ادامه یافته است. امروزه این رویکرد با قدرت نرم ترکیب شده و تحت پوشش شعارهایی چون دموکراسی، آزادی و حقوق بشر، توجیه و مشروعیت یافته است. این مسئله را می‌توان در مواجههٔ غرب با ایران و انقلاب اسلامی نیز به‌وضوح مشاهده کرد.

انقلاب اسلامی، نقطهٔ عطفی در تاریخ تحولات بشر در قرون اخیر به‌شمار می‌آید و در تقابل تاریخی با راهبرد استعماری غرب به وجود آمده است. این رویداد عظیم تاریخی، برخلاف انتظارات نظریه‌پردازان غربی که افول دین در عصر مدرن را پیش‌بینی کرده بودند، با محوریت دین به وقوع پیوست و نشان داد که دین نه به‌عنوان امری تبعی، حاشیه‌ای و روبنایی، بلکه به‌عنوان یک واقعیت بنیادین، می‌تواند محرک اصلی تغییرات اجتماعی و سیاسی بزرگ باشد. این انقلاب، با ارائهٔ الگویی از زیست اجتماعی مبتنی‌بر بنیادهای معرفتی و ارزش‌های اسلامی، چالشی اساسی برای پارادایم مسلط لیبرال دموکراسی در سطح جهان پدید آورد.

در واقع، انقلاب اسلامی الگویی از زیست اجتماعی متضاد با الگوی زیست اجتماعی لیبرال دموکراسی که طی قرن‌ها توانسته بود سیطرهٔ خود را بر جوامع انسانی و به‌طور خاص جهان اسلام تثبیت کند، به جهانیان معرفی کرد.

مطابق نگاه غرب که به برتری مطلق خود می‌اندیشد، لیبرال دموکراسی نقطهٔ طلایی آرمان بشری است و هرگونه پیشرفت را می‌توان و باید از این رهگذر تأمین کرد. ازاین‌رو هر الگویی که خارج از این چارچوب شکل گیرد، تهدیدی وجودی برای منافع و برتری غرب تلقی می‌شود. دلیل این کینه‌توزی غرب را می‌توان در همین نگاه پارادایمی جست‌وجو کرد. هرگونه پیشرفتی که خارج از پارادایم لیبرال دموکراسی غرب باشد ـ غربی که آن را به‌عنوان الگوی زیست برتر جهانی معرفی کرده است و از طریق آن نفوذ و سلطهٔ فرهنگی خود را بر جوامع اسلامی گسترش و تثبیت کرده ـ مانعی جدی به‌شمار می‌آید.

ازاین‌رو پیشرفت جامعهٔ ایرانی در چارچوب الگویی دینی و نظام سیاسی برخاسته از دین که در تقابل آشکار با نظام سکولار لیبرال دموکراسی قرار دارد، در زمینه‌های سیاسی، بهداشتی، صنعتی، نظامی و...، زنگ خطری جدی برای هژمونی غرب محسوب می‌شود، به‌ویژه زمانی که این نوع از پیشرفت در جهان اسلام رسوخ کرده و مقبولیت یابد، معادل زلزله‌ای خواهد بود که ارکان هژمونی غرب را به لرزه درمی‌آورد.

بنابراین ادعاهای حقوق بشری و شعارهای آزادی‌خواهانه، دفاع از زنان، اقلیت‌ها و مواردی از این دست، بهانه‌هایی برای مقابله با این الگوی زیست جدید به‌شمار می‌آیند که به جهان، به‌ویژه جوامع اسلامی، معرفی شده است. موضوع هسته‌ای و مذاکرات مربوط به آن نیز آخرین حربهٔ تبلیغاتی در سلسلهٔ توطئه‌های غرب محسوب می‌شود.

جنگ دوازده روزهٔ که توسط رژیم صهیونیستی و با تشویق و حمایت کامل غرب بر کشور ما تحمیل شده است، مصداق روشنی از همین واقعیت است. این جنگ تحمیلی بر ضد ایران در شرایطی اتفاق افتاد که غرب، بحث دیپلماسی و گفت‌وگو را برای مسائل مورد مناقشه با جمهوری اسلامی مطرح می‌کرد و در همین راستا جلسه‌های مشترک مذاکره بین آنان انجام شده و در اثنای همین گفت‌وگو، کشور ما مورد حملهٔ وحشیانهٔ نمایندهٔ غرب قرار گرفت و پس از طی دوازده روز که با پاسخ قاطع جمهوری اسلام همراه بود، با پیشنهاد و اصرار غرب به آتش‌بس انجامید.

رفتارشناسی غرب را می‌توان در قالب نظریه‌های مختلف پی‌گرفت و به نظر می‌رسد نظریهٔ اجتماعی علامه طباطبائی در *المیزان* ظرفیت بالایی در فهم و تحلیل این مقوله داشته باشد.

نظریهٔ استخدام بر پایهٔ اجتماعی بودن فطری انسان شکل گرفته است؛ به این معنا که اصل زیست اجتماعی را به مهندسی خلقت مستند می‌سازد و سیر حرکت انسان به سمت جامعه و تن دادن وی به الزامات اجتماعی و پذیرش قواعد اجتماعی و تمکین در برابر عدالت و تعاون اجتماعی را در ابعاد وجودی وی جست‌وجو می‌کند.

ابعاد وجودی انسان را دو بخش طبیعی و فطری شکل می‌دهد. فطرت به ابعاد متعالی انسان نظر دارد و ویژگی‌های متمایز با انسان را نمایش می‌گذارد، پذیرش تعادل و تعاون و عدالت اجتماعی و پرهیز از ظلم و استثمار دیگران در مقابل میل و شوق به ایثار و انفاق و گذشت، از فطرت تغذیه می‌کند، اما ساحت طبیعی انسان که در ادبیات روان‌شناسان به غریزه شناخته می‌شود، تنها بر وجوه این‌جهانی و بر شهوت و غضب تأکید دارد که مشترک بین انسان و حیوان است. این ویژگی افسون‌خواهی و برتری‌طلبی و استثمار و استعمار و تجاوز به حقوق دیگران و مصادرهٔ آن در راستای منافع فردی را پیگیری می‌کند. نوع تربیت فردی و اجتماعی انسان و جهت‌گیری سلوکی و جامعه‌پذیری متفاوت و نوع تکوین شخصیت وی و غلبهٔ هریک از آن دو بعد وجودی وی، زمینهٔ رفتار ویژه‌ای را در زندگی جمعی و در تعامل با دیگران فعال می‌کند. به بیان دیگر، مسئلهٔ ذکرشده افزون بر آنکه رفتار اجتماعی متفاوت را ایجاد می‌کنند، بلکه در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی و نظام‌های سیاسی متفاوت نیز اثر دارند.

نظریهٔ استخدام به این معناست که انسان بر اساس طبیعت خود این خوی را دارد و اگر تعاون می‌کند به خاطر ضرروت‌های اجتماعی است که جامعه بر آن تحمیل می‌کند. در واقع، هرچند فطرت وی آن را می‌پذیرد، ولی در راستای ضرورت‌های اجتماعی آن را می‌فهمد و بدان گردن می‌نهد.

جامعه‌ای که بر اساس این عقلانیت سازمان یافته باشد و فرهنگ برآمده از آن را نهادینه سازد، حیوان اجتماعی است و در تعامل با دیگران، به تعاون و عدالت، توحش و استثمار را طبیعی می‌بیند و این عقلانیت اساساً راه توحش و استعمار را بازمی‌گذارد. به بیان دیگر، این ساختار سیاست‌های سلطه‌جویانه و استثمارگرایانه را نسبت به جوامع دیگر تعقیب می‌کند. بنابراین آیندهٔ زیست اجتماعی انسان در گرو این واقعیت است که کدام‌یک از ابعاد وجودی انسان در سیر جامعه‌پذیری شکل‌گیری شخیصت اجتماعی و تکوین ساختار اجتماعی غلبه می‌یابد.

این پژوهش بر آن است رفتارشناسی غرب نسبت به دیگر جوامع و به‌طور خاص جنگ دوازده روزه را در بستر نظریهٔ استخدام *المیزان* تبیین کند و به این پرسش پاسخ بدهد که شیوهٔ تعامل غرب با دیگر جوامع قوی و ضعیف بر اساس چه منطقی سازمان گیرد و چگونه می‌توان در بستر نظریهٔ استخدام آن را تحلیل کرد.

نظریهٔ استخدام

علامه طباطبائی در آثار مختلف، به‌ویژه در کتاب ارزشمند *المیزان* بحث مفصلی را به این نظریه اختصاص داده است. این نظریه جایگاه ممتاز در منظومهٔ اندیشهٔ کلان ایشان در باب کنش اجتماعی دارد. از نظر علامه طباطبائی انسان موجودی اجتماعی است. این‌گونه زیست در ساختار وجودی وی نهاده شده است؛ به این صورت که کنش‌های فردی و اجتماعی انسان در تولید و بسط این ویژگی نقشی نداشت است؛ هرچند در سایهٔ رفتار اختیاری انسان می‌تواند تقویت یا تضعیف گردد. وجود غرائز جنسی بارزترین میل تکوینی است که بطن خلقت وی مهندسی شده است و راه تکوین کوچک‌ترین واحد اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد. این میل در کنار دیگر امیال همچون میل عاطفی و برقراری ارتباط با دیگران، زمینه‌های تکوینی و بدون محاسبه‌گری اصل اجتماعی زیستن را برای انسان فراهم می‌کند (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۴، ص۹۳؛ ج۳، ص۱۰۸؛ ج۱۶، ص۱۶۶؛ ج۱۲، ص۳۳۲). زندگی جمعی اقتضائات و الزامات خاص خود را دارد که مسیر تعامل کنشگران را مشخص می‌کند. وجود این الزامات که از مسیر وجود قوانین و مقرارت صورت می‌پذیرد، نیاز بنیادین جامعهٔ انسانی شمرده می‌شود و بدون آن، ثبات اجتماعی ناممکن می‌گردد. این الزامات محدودیت‌هایی را بر انسان تحمیل می‌کنند و کنش او را در چارچوب مشخص، متعین می‌سازند. پذیرش این قوانین و حرکت در چارچوب آن، در سامان‌بخشی جامعه اثر دارد و رفتار اجتماعی را پیش‌بینی‌پذیر می‌کند و راه رسیدن به هدف اجتماعی را تسهیل می‌کند، اما خاستگاه پذیرش آن الزامات و حرکت در چارچوب آن قواعد را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ آیا مدنی بودن انسان را می‌توان به طبیعت اولیهٔ انسان مستند کرد؟ آیا تن دادن انسان به قواعد زندگی جمعی، تمکین به تعهدات اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، هم‌نوایی با دیگران و پذیرش تعاون و عدالت اجتماعی، به

خاستگاه فطری او بازمی‌گردد؟ آیا می‌توان این گرایش‌ها را ریشه در فطرت انسان دانست؟ می‌توان گفت که بشر بدون پیروی از ضرورت‌های اجتماعی و تنها به خاطر طبیعت و میل ذاتی خود قواعد مطرح‌شده را می‌پذیرد و با رغبت درونی بدان تمکین می‌کند. به بیان دیگر، آیا می‌توان کنش‌های انسانی که در چارچوب الزامات قواعد زندگی صورت می‌پذیرد را به لحاظ طبیعت وی کنش همدلانه و متعهدانه دانست؟ پاسخ تحلیلی این پرسش‌ها را در بازخوانی دو بعد فطری و غریزی انسان می‌توان یافت.

علامه طباطبائی طبع اولیهٔ انسان را متمدن نمی‌داند و بدین ترتیب کنش‌های همدلانه نسبت به قواعد زندگی را به طبیعت ثانویهٔ انسان ارجاع می‌دهد و او را مستخدم بالطبع می‌داند (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۲۹۴؛ ج۱۰، ص۲۶۱). برخلاف فطرت که مدنیت در آن نهادینه شده است و انسان به شرحی که بیان خواهد شد مدنی بالفطرت شمرده می‌باشد.

علامه ویژگی استخدام‌گری انسان را این‌گونه تبیین می‌کند: در میان سلسله دانش و ادراکات بشر که او را به عمل در ماده مرتبط می‌کند، بخشی از آن را تصدیقات معطوف به استخدام‌گری شکل می‌دهد؛ به این معنا که انسان بر اساس اقتضائات فطرتش بر این باور است که باید هر چیز اثرگذار در رفع نیاز و رسیدن به کمالش را استخدام کند؛ ازاین‌رو در جهت استخدام ابزار مختلف مادی و انواع فنون و صنایع و نبات و گیاه و حیوان تا استخدام انسان‌های دیگر تلاش می‌کند و بدین منظور به زندگی جمعی روی می‌آورد، اما وی در درون جامعه، مجبور است برخلاف طبیعت استخدام‌گرش، مطابق اقتضائات جامعه و قواعد موجود در آن رفتار نماید. این ناگزیری از آن جهت است که وی این ویژگی استخدام‌گری را در همنوعان خود نیز می‌یابد و می‌بیند که آنان نیز در پی همان چیزی هستند که او طلب می‌کند و در صورت عدم تعدیل این ویژگی، هرج‌ومرج جامعه را فرا خواهد گرفت و در آن صورت هیچ‌کس نخواهد توانست به کمال وجودی‌ای برسد که با زیست اجتماعی به‌دست می‌آید؛ بنابراین انسان به ناگزیر به‌رغم استخدام‌گری طبیعی‌اش به قواعد زندگی اجتماعی تن می‌دهد و تعاون و عدالت اجتماعی را می‌پذیرد و به دادوستد در ارتباط با دیگران گردن می‌دهد و در قبال سودی که به دیگران می‌رساند از آنها سود می‌برد. به بیان دیگر، او تقسیم کار اجتماعی را می‌پذیرد و با دیگران در امور جامعه اشتراک می‌ورزد تا هرکس به تناسب وزن اجتماعی و به میزان تلاش خود بهره ببرد. بدین ترتیب جامعه استقرار می‌یابد و هرکس به حق خود می‌رسد و تعادل در روابط اجتماعی که همان عدالت اجتماعی است برقرار می‌گردد (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۱۱۶ـ۱۱۷؛ ج۶، ص۳۴۲؛ ج۷، ص۲۷۰؛ ج۱۶، ص۱۹۱؛ ۱۳۷۹، ص۷۸ـ۷۹؛ ، بی‌تا، ص۹۳).

این استخدام‌گری که در طبیعت انسان مهندسی شده است، کنش فردی و اجتماعی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که فرار از تعاون و عدالت‌ورزی، عدم تمکین به حق و قانع نبودن به حقوق اجتماعی و روی آوردن سلطه‌گری و تجاوز به حقوق دیگران از جمله آثار طبیعی آن خواهد بود.

مؤید این واقعیت را در رفتار بسیاری از انسان‌ها می‌توان یافت که به محض یافتن قدرت و امکان سلطه‌جویی بر دیگران به استخدام و استثمار بهره‌کشی از آنان می‌پردازند (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۱۰، ص۲۶۱؛ ج۶، ص۳۴۲؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۴۵). نزاع و کشمکش‌هایی که در تاریخ زندگی اجتماعی بشر وجود داشته است، به وجود همین ویژگی مرتبط می‌گردد (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۱۱، ص۴۵؛ ج۱۸، ص۳۱؛ ج۶، ص۲۰۳). قریحهٔ استخدام‌گری انسان، در کنار تفاوت افراد در اخلاق و عادات زندگی که برخاسته از خلقت و منطقهٔ زندگی متفاوت است و نیز تفاوت در استعداد و توانایی، باعث بروز اختلافاتی در جامعه می‌شود که انسان را از اقتضائات عدالت اجتماعی مورد انتظار از جامعهٔ صالح دور می‌سازد. در این جامعه افراد قوی و پیروز به استثمار افراد ضعیف و مغلوب می‌پردازند و درنتیجه گروه ضعیف نیز درصدد مقابله‌به‌مثل از طریق به‌کارگیری مکر و خدعه برآمده و در صورت پیروزی، به شدیدترین وجهی انتقام خود را عملی می‌سازند (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۱۱۸ و ۱۲۴).

البته این اختلاف نسبت به بساطت و پیچیدگی زندگی جمعی و میزان تراکم زیست و فزونی و کاهش جمعیت و ناترازی امکانات و نیازهای زندگی متفاوت می‌گردد، و به گفتهٔ علامه کاهش نزاع‌های اجتماعی در گذشته‌های تاریخی و عدم نیاز به شریعت به‌رغم وجود استخدام‌گری، اما تشدید نزاع و کشمکش در دوره‌های تاریخی بعد و احساس ضروت اجتماعی به وجود شریعت، از همین منظر قابل فهم است (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۲، ص۱۱۸ و ۱۳۱ـ۱۳۲؛ ج۶، ص۳۷۴).

همان‌گونه که اشاره شد، بعد دیگری وجود انسان را فطرت او شکل می‌دهد که در مقابل غریزه قرار دارد. این امر به ویژگی‌های متعالی انسان اشاره دارد و او را از دیگر حیوان جدا می‌کند. با اشاره به همین بعد متعالی است که می‌توان گفت انسان مستخدم بالطبع و مدنی بالفطره است. انسان از جنبهٔ طبیعت مستثمر بالطبع است، اما روح او مدنی بالفطره است. متمدن بودن، عدالت‌خواهی و حق‌طلبی مقتضای فطرت او است نه طبع او. بین این دو گرایش همواره جهاد اکبر برپاست و اگر در جهاد اکبر درونی، جان او اسیر تن گردد، متوحش بالطبع می‌شود که به اسارت هواهای او در آمده و همهٔ هوشمندی و فرزانگی‌های فطری را در خدمت این طبع متوحش درمی‌آورد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص۴۵).

تمدن غرب و استخدام‌گری

بدیهی است که رهایی این ویژگی استخدام‌گرایی انسانی در جامعه ـ که با محدودیت در دسترسی به مزایا و منافع زندگی همراه است ـ پیامدهای نامطلوب به دنبال دارد. هشداری که از زبان فرشتگان در آیهٔ ۳۰ سورهٔ بقره مطرح شده است ناظر به همین واقعیت قابل فهم است: «اتجعلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ»؛ [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد ایجاد کند و خون‌ها ریزد؟

این گزاره، نگرانی فرشتگان از گرایش طبیعی انسان به تجاوز، فساد و خشونت را نشان می‌دهد. بنابراین کنترل و تعدیل این ویژگی برای صیانت از نظم اجتماعی ضروری است. ازاین‌رو وجود قوانین و اعتبارات اجتماعی از دیدگاه فیلسوفان و مدیران جامعه، اهمیت وجودی یافته است. در واقع، تحقق سعادت اجتماعی نیز در سایهٔ رعایت این اعتبارات ممکن می‌شود. علامه طباطبائی این اعتبارات را «واسطهٔ بین کمال و نقص انسان» می‌داند (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۱۶، ص۱۹۲ـ۱۹۳).

طبیعت استخدام‌گرایانهٔ انسان که قوانین را ضروری می‌شمارد، هم‌زمان نیازمند سازوکاری است که زمینهٔ تحقق عملی این قوانین را فراهم آورد. به‌عبارت‌دیگر، وجود این طبیعت، تحقق عملی قوانین ـ که برای دستیابی به اهداف زیست اجتماعی وضع شده‌اند ـ را با چالش مواجه می‌سازد. ازاین‌رو نیاز به سازوکاری است که انسان را از طریق کنش‌های اکراهی و متعهدانه، به پیروی از این اعتبارات وادارد. سازوکارهای تربیتی و کنترل اجتماعی که توسط جامعه‌شناسان مطرح می‌شوند، در همین راستا قابل درک و تبیین هستند.

حال می‌توان از امکان تمدن غرب در این زمینه به گفت‌وگو نشست و این پرسش را مطرح کرد که این تمدن می‌تواند در تعدیل و کنترل این ویژگی انسان‌شناختی موفق شود؟ آیا غرب اساساً چنین رویکردی را در جوهر تمدنی خود دنبال کرده است یا برعکس بنیاد خود را بر مدار همین ویژگی بنا نهاده است و همواره این ویژگی از حیات تقویت کرده و نظام ارزشی جامعه را بر پایهٔ آن سازمان داده است؟

تمدن غرب بر اساس مبانی معرفتی خاص خود که بدان اشاره می‌شود، از امکان پذیرش رویکردی متفاوت با اقتضائات ویژگی استخدام‌گری در مدیریت انسان اجتماعی و تأمین منافع او عاجز است و در ذات خود نمی‌تواند مسیری غیر از آنچه که از منطق استخدام‌گرایی ناشی می‌شود را بپذیرد. بنابراین همسویی با ساحت طبیعی وجود انسان را برمی‌گزیند و ساختار متناسب با ویژگی‌های استخدام‌گرایانه را ایجاد می‌کند؛ سپس حرکت اجتماعی خود را در راستای تقویت و همراهی با این ساختار سامان می‌بخشد.

شناخت مبادی انسان‌شناختی تمدن غرب ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد. این تمدن، بنیان انسان‌شناختی‌اش را بر اومانیسم قرار داده است. برخلاف انسان‌شناسی توحیدی که بر پایهٔ خلافت بنا نهاده شده است. اومانیسم گرایشی است که محور جهان انسانی را انسان و خواسته‌های او قرار می‌دهد و دال مرکزی مدیریت حیات اجتماعی را اراده و خواستهٔ انسان می‌شمرد. بدین ترتیب او هیچ قاعده‌ای غیر از آنچه خودش خواسته و پسندیده را مشروع نمی‌داند و بدان تمکین نمی‌کند و هیچ مانعی را فراروی خواسته‌های طبیعی انسان محترم نمی‌شمارد، و در واقع انسان را به‌جای خدا در همهٔ امور حیات خود می‌نشاند و همهٔ قوانین را بر مدار خواست او تنظیم می‌کند و همان را مبنای عمل قرار می‌دهد و آن را تنها مرجع سنجش و داوری دیگر فرهنگ‌ها معرفی می‌کند. ازاین‌رو کنشگری بر محور مبدأ و معاد در آن بی‌معنا می‌شود، و فقط بعد طبیعی انسان که وجه استخدام‌گری است برجسته می‌شود و تقویت

می‌گردد. ازهمین‌رو است که برخی متفکران به‌درستی اشاره کردند که اومانیسم به معنای کرامت و حتی اصالت انسان نیست. اومانیسم به معنای اصالت انسان دنیوی و این‌جهانی است (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص۱۶۳؛ ر.ک: مهدی مزینانی و دیگران، ۱۴۰۱، ص۸۸ـ۸۹). در واقع، این تمدن، به ابعاد اخلاقی وجود انسان توجه ندارد و هیچ مانعی فراروی انسان در راستای بهره‌گیری از دنیا را متعبر نمی‌داند و هرگونه کنشگری را در ظرف جامعه مشروع می‌شمرد و تنها مانع را قانون می‌داند و بدین ترتیب بعد استخدام‌گری ساحت وجودی انسان در آن برجسته می‌گردد و ارادهٔ انسان در چنبرهٔ این بعد انسان اسیر می‌گردد و در خدمت همین بعد، کنشگری انسان را سازمان می‌دهد به تعبیر *المیزان*:

هدف تمدن جدید، تنها بهره‌مندی از عناصر مادی است. این هدف، حس‌گرایی را بر زندگی انسان حاکم می‌کند و او به سمتی که طبعیت او تمایل دارد سوق می‌دهد؛ هرچند با عقل سازگار باشد، بلکه عقل را نیز تابع هوس و میل انسان می‌گرداند. ازهمین‌رو است که قوانین اجتماعی در این تمدن بر مدار میل اکثریت تنظیم می‌گردد و نسبت به امور اعتقادی و اخلاقی بی‌تفاوت است. بدین ترتیب انسان را در ماورای قانون آزاد می‌گذارد و تنها مانع رفتار را مخالفت با همین قوانینی قرار می‌دهد که بی‌توجه به اعتقاد و اخلاق وضع شده است (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۴، ص۱۰۱).

بنابراین منطقاً این تمدن نمی‌تواند از آسیب‌های مبتنی‌بر این منطق اجتماعی در امان بماند و به ناگزیر هزینه‌های طاقت‌فرسا را باید در قبال آن تحمل نماید.

البته همان‌گونه که اشاره شد، وجود طبیعت استخدام‌گر در تمام انسان‌ها، لزوم تمکین در برابر قوانین و تعاون با دیگران را الزام‌آور می‌سازد. در واقع، عقل فطری با محاسبهٔ آفات ناشی از این ویژگی مشترک، انسان را به پایبندی به قوانین و اعتبارات اجتماعی ملتزم می‌کند. تأکید جامعه بر مشروعیت قوانین و تلاش برای نهادینه‌سازی آنها، از همین منبع فطری تغذیه می‌شود. ازاین‌رو تمدن مدرن نیز می‌تواند از طریق جامعه‌پذیری، نشان دادن آثار اجتماعی اعتبارات و پیامدهای منفی استخدام‌گرایی، و همچنین ایجاد نظم ساختاری با به‌کارگیری سازوکارهای کنترل اجتماعی، از شدت بروز این ویژگی بکاهد و آن را مدیریت کند. همین امر، موفقیت نسبی بسیاری از جوامع، به‌ویژه جوامع غربی را در حفظ نظم اجتماعی توضیح می‌دهد.

بااین‌حال، تا زمانی که جامعه از مسیر فطرت پیروی نکند و نظام تربیتی آن تنها بر اساس ساحت طبیعی حیات انسانی شکل گیرد و فرهنگ استخدام‌گرایی را تقویت کند، هرچند ممکن است از بروز برخی رفتارهای ساختارشکنانه جلوگیری شود، اما به نظم پایدار دست نخواهد یافت؛ زیرا رهایی انسان در خدمت مکانیسم‌های استخدام‌گر و جامعه‌پذیری، در چارچوب مبانی معرفتی حس‌گرایانه ـ که لازمهٔ نظام استخدام‌گری است ـ عقل را به حاشیه می‌برد. در ادبیات دینی از آن، به «اسارت عقل» تعبیر شده است: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۶۶ ص۴۱۰). کنشگرانی که در این فرایند جامعه‌پذیری، شخصیت اجتماعی یافته‌اند، تنها تا زمانی با

ساختار هماهنگ می‌شوند که منافع مرتبط با طبیعت استخدام‌گر آنها دچار چالش نشود. در غیر این صورت، به رفتارهای ناهنجار روی می‌آورند، به‌ویژه زمانی که از نگاه ناظران بیرونی و مجازات احتمالی مصون باشند.

علامه طباطبائی به این واقعیت اشاره کرده و می‌نویسد:

این جامعه به پستی‌های شهوت و غضب خو می‌گیرد و فضایل اخلاقی و انسانی را بازیچه می‌سازد. از لحاظ فکری، از مسیر عقلانی به مسیر احساسی و عاطفی منحرف می‌شود و بسیاری از اموری که در دستگاه عقل، فسق و فجور تلقی می‌شوند، در دستگاه میل و احساس، جوانمردی، انسانیت و خوش‌اخلاقی انگاشته می‌شوند. جامعهٔ اروپا می‌تواند مصداق بارز این پدیده باشد؛ جایی که اباحه‌گری جنسی ـ از جمله روابط آزاد بین زن و مرد، پیر و جوان، همجنس‌گرایی و حتی روابط جنسی با حیوانات ـ به شدت گسترش یافته است (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۴، ص۱۰۱ـ۱۰۲).

طبیعی است که چنین پدیده‌ای آسیب‌ها و انحرافات دیگری نیز به دنبال داشته باشد که گریبان بسیاری از جوامع غربی و نیز جوامعی که از این الگو پیروی کرده را گرفته است. این پدیده در غرب به حدی تشدید شده که از کنترل نهادهای اجتماعی خارج شده و متفکران این تمدن را به تأمل انتقادی دربارهٔ تمدن و بنیادهای معرفتی آن واداشته است.

اما از بارزترین جلوهٔ استخدام‌گری را در توحش و ظلم به دیگر جوامع و تجاوز به حریم و استثمار آنان باید جست‌وجو کرد. این مسئله جلوهٔ نمایانی در رفتارشناسی غرب نسبت به دیگر جوامع دارد که طی تاریخ طولانی در چارچوب همان ویژگی‌های تمدنی سازمان گرفته است. ادامهٔ بحث را به بیان این مسئله پی می‌گیریم.

استخدام‌گری، مدار تعامل غرب با دیگر جوامع

هر جامعه‌ای می‌تواند تا حدی از طریق مکانیسم‌های گوناگون کنترلی، از بروز برخی از رفتارهای ناشی از استخدام‌گری جلوگیری کند و کنشگران پرورش‌یافته در چارچوب نظام اجتماعی استخدام‌گر را به سمت هم‌نوایی با قواعد و هنجارهای زندگی سوق دهد و نظم ساختاری را در جامعه حاکم سازد.

این موفقیت نسبی در مورد غرب مصداق پیدا می‌کند و نظم ساختاری حاکم بر جوامع غربی، به‌عنوان یکی از محاسن این جامعه شمرده می‌شود، اما هنگامی که این موضوع در کفهٔ ترازوی مقایسهٔ رفتار غرب با جوامع غیرغربی قرار می‌گیرد، واقعیت‌های تلخی آشکار می‌شود. به بیان دیگر، هنگامی که کلیت غرب و به تعبیر علامه طباطبائی شخصیت اجتماعی غرب و شیوهٔ تعامل آن با سایر ملل (طباطبائی، ۱۴۲۵ق، ج۴، ص۱۰۵) مورد ارزیابی قرار گیرد، آثار منش استخدام‌گری آن به‌خوبی نمایان می‌شود.

می‌توان گفت که غرب، پس از گذراندن تاریخ طولانی از نابسامانی و جنگ‌های داخلی و تثبیت موقعیت خود در قرن ۱۸، در رابطه با سایر جوامع، با چهره‌ای عریان و مستقیم از استخدام‌گری ظاهر شده است. در این رابطه، هیچ

مانع ساختاری یا نهادینه‌شده‌ای برای کنترل این ویژگی قائل نشده و تنها با همین هویت برهنهٔ استخدام‌گری، مناسبات خود را با دیگر جوامع شکل داده است.

شیوهٔ استخدام‌گرایانهٔ این شخصیت اجتماعی در مواجهه با دنیای دیگر، در واقع برخاسته از همان منطق نظری و مبانی معرفتی اومانیستی است که تنها به ابعاد طبیعی و مادی ساختار انسان توجه دارد و سایر ابعاد معنوی و معنایی او را نادیده می‌گیرد و تنها همان را تقویت می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد، مبانی معرفتی انسان‌گرایانهٔ تمدن جدید که انسان را جایگزین خدا می‌کند و سامان‌دهی روش و هدف زندگی جمعی را بر اساس یک‌سویه‌انگاری از وجود انسان می‌سازد، نه‌تنها نگرش استخدامی را تقویت می‌کند، بلکه به آن مشروعیت نیز می‌بخشد. بدین ترتیب، راه را برای بهره‌کشی و استثمار از دیگران ـ که از لوازم استخدام‌گری است ـ باز می‌گذارد.

بر اساس همین ویژگی تمدنی، شخصیت اجتماعی غرب همواره رویکرد استخدامی را مبنای رفتار خود در تعامل با سایر جوامع قرار داده است. شهید صدر در بازخوانی انتقادی نظریهٔ مارکس که بر نبرد طبقاتی دارا و ندار تأکید دارد، به استخدام‌گری تمدن غرب اشاره می‌کند و تضاد غرب با دیگر جوامع را بر ویژگی‌های استخدام تمدن غرب به شرح ذیل مستند می‌سازد:

مارکس، همهٔ تضادها را در تضاد طبقاتی محدود ساخته است؛ درحالی‌که بهره‌کشی و تضاد طبقاتی زاییدهٔ انسان است نه پیشرفت ابزار. آن تضاد را باید در درون انسان جست‌وجو کرد که در انسان اروپایی برآمده از تمدن مدرن موج می‌زند. انسان اروپایی و شخصیت اجتماعی آنان اعم از سرمایه‌دار بهره‌کش کارگر استثمارشده، با یکدیگر هم‌پیمان شدند و در تضاد جدید، قطبی واحد را تشکیل دادند، اما قطب دیگر تضاد کجاست؟ قطب دیگر ملت‌های فقیر جهان هستند که جهان سوم نامیده می‌شوند. بنابراین برخلاف رابطهٔ استعماری طبقهٔ بالا و جامعه، گونه‌هایی جدید بین انسان اروپایی و جوامع دیگر رقم خورد. اکنون این ثروت هنگفتی که در اختیار طبقهٔ سرمایه‌دار آن کشورهای انباشته شده است، حاصل عرق و دسترنج طبقهٔ کارگر آمریکایی و اروپایی نبوده است، بلکه حاصل غارت منابع و ثروت جوامع فقیر بوده است (صدر، ۱۴۰۲ق، ص۱۸۸ـ۱۹۶).

در واقع، دولت‌های غرب که در چارچوب این تمدن مبتنی‌بر استخدام کنشگری خود را سازمان می‌دهند، برای مصون ماندن از عواقب استخدام متقابل که اساس اقتضائات قاعدهٔ استخدام را شکل می‌دهد، نوعی از تعاون و هم‌نوایی را در درون جامعه خود به‌کار می‌گیرد، اما این شخصیت، استخدام را نسبت به جوامع دیگر پی می‌گیرد و به تعبیر علامه طباطبائی، تمام همّ خود را صرف استفاده از ملت‌های ضعیف و استعمار آنان می‌کنند. درعین‌حال که تظاهر به عدالت می‌کنند، نسبت به ملت‌های زیردست، همان رفتاری را دارند که ستمگران پیشین نسبت به افراد داشته‌اند. با این تفاوت که امروزه به‌جای فرد، جامعه گذاشته شده است (طباطبائی، بی‌تا، ص۹۳).

بنابراین ویژگی استخدام‌گری غرب را نمی‌توان اشتباه دولتمردان یا تاکتیک غرب در مواجهه با دیگر جوامع تفسیر کرد، بلکه این امر با هویت تمدنی غرب عجین شده است. در عقلانیت مبتنی‌بر استخدام، فقط منافع مادی در چارچوب

محاسبات کمّی اعتبار و اصالت دارد؛ ازاین‌رو شخصیت اجتماعی غرب نیز به دیگر جوامع از همین منظر می‌نگرد و محاسبات خود را تنظیم می‌کند. برخی از نویسندگان غرب با اشاره به همین واقعیت می‌نویسند که علت اصلی جنگ امریکا برای نابودی عراق و غارت حوزه‌های نفتی اعراب در خلیج فارس را باید در تحریم فروش نفت کشورهای عرب به اروپا در سال ۱۹۷۳ جست‌وجو کرد که به‌منظور مقابله با جنگ‌طلبی اسرائیل و اشغال سرزمین برخی از کشورهای عربی توسط اسرائیل صورت گرفت که ضربه سنگین به اروپا وارد کرد. این مسئله دولتمردان امریکا را به این نتیجه رسانده است که برای پیشگیری از تکرار رویداد چیزی شبیه تحریم نفتی اعراب، باید خود را برای چنگ انداختن به میدان‌های نفتی اعراب آماده کند (بویل، ۱۳۹۰، ص۵۰؛ ر.ک: کوک، ۱۳۸۹، ص۳۷). نیکسون رئیس‌جمهور اسبق امریکا به‌صراحت بر این نکته اشاره می‌کند که ما به خاطر دفاع از دموکرسی به کویت نرفته‌ایم. ما برای سرکوبی یک دیکتاتور به کویت نرفته‌ایم. ما برای دفاع از تساوی بین‌المللی هم به کویت نرفته‌ایم. ما به این دلیل به آنجا رفته‌ایم که به هیچ‌کس اجازه ندهیم به منافع حیاتی ما لطمه بزند (گارودی، ۱۳۷۹، ص۶۲).

در این تهاجم، همهٔ زیرساخت‌های غیرنظامی اعم از مراکز شهری، مناطق تجاری و مالی، مدرسه‌ها، بیمارستان‌ها، مسجدها، کلیساها، مناطق مسکونی، محل‌های تاریخی، خودروهای شخصی و سازمان‌ها و مؤسسات غیردولتی را بمباران کرد. هدف این بمباران، از بین بردن زندگی و دارای مردم و به‌صورت عمومی ایجاد ترس و وحشت در میان جمعیت غیرنظامی عراق بود (بویل، ۱۳۹۰، ص۵۸ـ۵۹). در طی جنگ و اشغال چهارسالهٔ عراق توسط غرب ۶۵۵ هزار غیرنظامی جان خود را از دست داده‌اند (کوک، ۱۳۸۹، ص۳۲).

مطابق نظریهٔ استخدام که بر اصالت سود و منافع و بعد مادی حیات انسانی تأکید دارد، همهٔ اصول و فروع انسانی و اخلاقی رنگ می‌بازند و مفاهیمی چون انسان‌دوستی، حقوق بشر و سایر ارزش‌های اخلاقی را صرفاً به‌عنوان بهانه‌ای برای پیشبرد اهداف استخدام‌گرایانهٔ خود به‌کار برده است. به تعبیر علامه طباطبائی: «الفاظ معانی اصیل خود را از دست داده و برخلاف معانی اولیه‌شان به‌کار می‌روند؛ مفاهیمی چون آزادی، شرافت، عدالت و فضیلت، به چیزهایی تعلق می‌گیرند که در واقع مصادیق بندگی، ذلت، ظلم و رذیلت هستند» (طباطبائی، بی‌تا، ص۹۳). برخی از نویسندگان غرب نیز بر همین شیوهٔ نرم‌افزاری تمدن استخدام‌گرایانهٔ غرب تأکید کرده‌اند و بر این باورند که برای جنگیدن با تندروها، به قدرت سخت نیاز داریم، ولی برای تسخیر قلوب و اذهان اکثریت نیازمند به قدرت نرم هستیم (کاکس و پرمار، ۱۳۹۰، ص۳۲). هانتیگتون به‌صورت آشکارتر در حاشیهٔ جنگ سرد بین امریکا و شوروی به همین واقعیت اشاره کرده است که برای موجه جلوه دادن هر نوع دخالتی در خاورمیانه، غرب باید این تصور را در اذهان عمومی جا بیندازد که با شوروری در حال جنگ است (کوک، ۱۳۸۹، ص۳۷)؛ چنان‌که کوتای ۲۸ مرداد و هموار شدن مسیر سلطهٔ ۲۵ سالهٔ غرب از همین شیوه بهره گرفته شده است (کوک، ۱۳۸۹، ص۳۷).

بنابراین ازآنجاکه این نوع عقلانیت تمدنی، راهنمای کنش رهبران جامعهٔ غرب قرار گرفته است، به‌طور طبیعی در آن هرگونه تجاوز و جنایت مشروعیت می‌یابد. در همین راستاست که برخی از صاحب‌نظران معروف غرب تصریح کرده‌اند: «در فرهنگ سیاسی غرب، این امر کاملاً طبیعی و جاافتاده است که رهبران جهان آزاد، باید تروریست‌های خودسر باشند و آشکارا برتری خود را در این‌گونه جنایات ثابت کنند» (چامسکی، ۱۳۹۷، ص۳۱۶). این منطق نظری دست انسان غربی را برای دست‌اندازی به جوامع دیگر بازکرده و تاریخ غرب را مشحون از جنایت کرده است. این جنایت از زمان تثبیت منطق لیبرالیسم در غرب و احساس اقتدار، به امروز در گسترهٔ وسیعی از جهان تا کنون ادامه یافته است و تاریخ، بخشی از آن را به‌رغم سانسور شدید جریان پروپاکاندای غرب نقل کرده است و همه به انگیزهٔ تسلط بر منافع کشورهای دیگر صورت گرفته است. جنایت در افریقا نمونهٔ وحشتناک تاریخی است که بخشی از آن را که گزارش می‌کنند به‌عنوان نمونهٔ قساوت بی‌سابقهٔ لئوپولد دوم پادشاه بلژیک است که به خاطر تشنگی و طمع فوق‌العاده‌ای که برای قدرت و پول داشت، یکی از بزرگ‌ترین سرزمین‌های افریقا، یعنی کنگو کنونی (زئیر سابق) را به مدت ۲۳ سال از اواخر ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۸ میلادی به مالکیت شخصی خود درآورد و در این مدت با کشتار و شکنجهٔ دسته‌جمعی اهالی کشور، یکی از بزرگ‌ترین جنایات ضدبشری را در قارهٔ افریقا مرتکب شد. قسمتی از مدارکی که توسط برخی نویسندگان امریکایی انتشار یافت، نشانگر جنایت بسیار تکان‌دهندهٔ ایشان در این کشور است و نشان می‌دهد که جنایتی به‌مراتب وسیع‌تر و بی‌رحم‌تر از هیتلر نازی انجام داده است. کشتار و قتل‌عام اهالی بومی کنگو باعث شده است تا جمعیت این کشور در این مدت به نصف (۱۰ میلیون نفر) تقلیل یابد (مولانا، ۱۳۸۰، ص۶۰ـ۶۱).

این شیوهٔ استخدام‌گرایانهٔ تمدن غرب در گسترهٔ وسیعی از جوامع بشری ادامه یافته است و کشتار بی‌گناهان و نابودی بنیان‌های حیاتی جامعه امری طبیعی در این تمدن جلوه می‌کند و در راستای آن اهداف عقلانیت پیدا می‌کند و تفاوتی بین اروپای دو قرن گذشته و امروزی وجود ندارد؛ زیرا هر دو از یک مبانی معرفتی و تمدن برآمده از آن تغذیه کردند و متناسب با آن تمدن کنشگری می‌کنند. برخی از نویسندگان به‌درستی اشاره کردند که: «نظم نوین جهانی مورد نظر بوش، دقیقاً شبیه نظم نوین مورد ادعای آدولف هیتلر بیش از پنجاه سال پیش است (بویل، ۱۳۹۰، ص۶۴). تنها تفاوتش در این است که با ابزارهای نوین ابعادی گسترده‌تر و عمیق‌تر پیدا کرده و نهادهای رسمی بین‌المللی نیز بر آن افزوده شده است. تحریم کشورها از طریق همین نهادها جلوهٔ روشن مسیرهای جدید استخدام‌گری تمدن غرب بر ضد کشورهای مخالف با منافع غرب است. این شیوهٔ به ظاهر غیرخشونت‌آمیز، سبک جدید توحشی است که به‌صورت خاموش مرگ بسیاری از کودکان و سال‌خوردگان و مریض‌های صعب‌العلاج را به دنبال دارد. جدیدترین این‌گونه توحش در غزه در جریان است که جهان مدرن شاهد آن است. محاصره و کشتار زنان و کودکان گرسنه شنیع‌ترین رفتار ضدانسانی تمدن جدید است. هرچند غرب به ظاهر مخالفت می‌ورزد، ولی حقیقت آن است که اسرائیل دژ استعمار غرب در این منطقه است و برخی از نویسندگان غرب به‌درستی اشاره کردند که یکی از سه

هدف بنیادین امریکا و غرب در لشگرکشی به خاورمیانه و ارتکاب جنایات مختلف، حفظ رژیم صهیونیستی است (کوک، ۱۳۸۹، ص۳۷). امروزه نیز حمایت همه‌جانبهٔ غرب باعث استمرار جنایت تاریخی اسرائیل در غزه شده است. وتوی همهٔ قطعنامه‌های که تا به حال در جهت صلح صورت گرفته است، نمونهٔ آن است. جنایت عریان غرب که به‌دست اسرائیل صورت می‌پذیرد، بزرگ‌ترین نسل‌کشی تاریخ بشر را در غزه شاهد هستیم. کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد نیز بر این نسل‌کشی اعتراف کرده است و در گزارش جدید خود تأکید کرده است که دلایل معقولی وجود دارد که چهار مورد از پنج معیار تعریف‌شده برای نسل‌کشی در قوانین بین‌المللی، از زمان آغاز جنگ اسرائیل با حماس در سال ۲۰۲۳ رخ داده است: کشتن اعضای یک گروه (ملی، قومی، نژادی یا مذهبی)، وارد کردن آسیب‌های جدی جسمی و روحی به آنها، ایجاد عمدی شرایطی که برای نابودی برنامه‌ریزی شده است و جلوگیری از زاد و ولد (https://www.bbc.com/persian/articles/cwyl0gg1q21o). تا به حال به گزارش وزارت بهداشت غزه شمار شهدای جنگ نسل‌کشی به ۶۵ هزار و ۳۴۴ نفر افزایش یافت (https://www.isna.ir/news/1404022115191).

قدرت، مانع استخدام‌گری

بر اساس نظریهٔ استخدام، توحش و استثمارگری تمدن غرب هیچ حد یقفی ندارد و تنها مانع فراروی آن استخدام متقابل شمرده می‌شود و فقط با قدرت رقیب می‌توان افسار استخدام‌گری را مهار کرد. همان‌گونه که در توضیح نظریهٔ استخدام بیان شده است، پذیرش تعاون و تمکین در برابر قواعد زندگی و اعتباریات اجتماعی برخاسته از اضطراری است که عقل فطری بر آن حکم می‌کند. در واقع، عقل فطری با ملاحظهٔ خطر و زیان‌هایی که از سوی استخدام متقابل دیگران احساس می‌کند، تمکین نسبت به قواعد زندگی و تن دادن به عدالت را لازم می‌شمرد. بنابراین این التزام را تا زمانی محترم می‌شمرد که هزینهٔ استخدام متقابل را در مقابل ببیند. بنابراین هنگامی که مانعی فراروی استخدام‌گری احساس نکند و توان برتری را در خود بیابد، از این رویکرد عقب نمی‌نشیند و به لوازم استخدام‌گری که تجاوز به حریم دیگران باشد ادامه می‌دهد. این مسئله دربارهٔ تمدن غرب مصداق کامل دارد. از این تمدن نمی‌توان انتظار داشت از استثمار و برتری‌جویی دیگران دست بردارد و هرگز از این رویکرد دست برنمی‌دارد و همواره آن را تعقیب می‌کند. سیاست برتری‌جویانهٔ غرب و به‌طور خاص کشور امریکا که چهرهٔ نمایان تمدن استخدام‌گر غرب است از همین منظر قابل تفسیر است. برتری قدرت امریکا در نیم قرن اخیر باعث شده است تا چهرهٔ عریان استخدام‌گری را به‌طور مستمر پیگیری کند. همواره سیاست برتری‌طلبی را دنبال می‌کرد و بعد از جنگ جهانی دوم که جایگاه اقتدارش نمایان‌تر و قوی‌تر شده، جلوهٔ آشکارتر یافته است، و به گفتهٔ برخی از نویسندگان غرب، برتری‌جویی به موضوع مهم در اندیشه‌ورزی سیاست خارجی امریکا تبدیل شده است و بعد از ۱۹۵۰، منطق غالب آن بوده است (کالاهان، ۱۳۸۷، ص۵۵ و ۶۲). تا زمانی که این قدرت باشد و مانع فراروی استخدام‌گری نباشد، تجاوز و جنگ وجود

دارد. ریچارد نیکسون، به‌درستی به همین واقعیت تأکید کرد که: «تنها زمانی که در تاریخ جهان، دوره‌های طولانی صلح داشته‌ایم، زمانی بوده که توازن قدرت برقرار بوده است. هنگامی که یک ملت به‌طور بی‌نهایت قوی‌تر از رقبای بالقوه‌اش می‌شود، خطر جنگ بروز می‌کند» (Nye, 2002, p. 13).

بنابراین تنها عاملی که می‌تواند آن را افسار کند، قدرت مساوی یا برتر است تا بر اساس نظریهٔ استخدام هزینهٔ متقابل استخدام‌گری را برای آن بالا ببرد. در غیر این صورت سخن از صلح بی‌معنا خواهد بود.

مقایسهٔ مواجههٔ غرب با تجاوز اسرائیل به غزه و جنگ دوازده روزه بر ضد ایران، مصداق روشن این واقعیت است. همان‌گونه که اشاره شد جهان در قرن ۲۱ شاهد یکی از وحشیانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شیوهٔ نسل‌کشی در غزه است. غرب به‌رغم مشاهدهٔ این وضعیت، به دلیل برتری نظامی اسرائیل، از هرگونه صلح فرار می‌کند و دست اسرائیل را برای محاصره و گرسنگی دادن مردم بی‌دفاع غزه و قتل‌عام زن و بچه و پیر و جوان بازگذاشته است که در واقع مصداق واقعی نسل‌کشی است، اما عدم وجود هماورد قوی در برابر اسرائیل و غرب، این جنایت همچنان ادامه دارد، و همهٔ قطعنامهٔ شورای امنیت نیز برای استمرار جنایت اسرائیل وتو می‌شود؛ چنان‌که در رأی‌گیری آخرین جلسهٔ شورای امنیت که اخیراً در مرداد ۱۴۰۴ برگزار شد، ۱۴ عضو از ۱۵ عضو شورای امنیت به این قطعنامه رأی مثبت دادند، اما امریکا، عضو دائم و دارای حق وتوی این شورا، به این قطعنامه رأی منفی داد و بدین ترتیب این قطعنامه تصویب نشد. هیچ کشوری به این قطعنامه رأی ممتنع نداد (https://www.irna.ir/news/85852890).

حمایت‌های غرب از اسرائیل و عدم اقدام غیرنمایشی آنان در پیشگیری از ادامهٔ این جنایت، از همان رویکرد استخدام‌گری تمدنی غرب سرچشمه می‌گیرد که استفاده از هر روش برای رسیدن به منافع را مشروع می‌شمارد و تا زمانی که هماوردی قدرتی که استخدام‌گری را به خطر بیندازد ادامه می‌یابد.

جنگ دوازده روزهٔ تحمیلی بر ضد کشور ما، نمایش روشن مدعای ذکرشده در نظریهٔ استخدام است. مطالعهٔ رفتار غرب دربارهٔ این جنگ ما را به واقع‌نمایی آن نظریه رهنمون می‌سازد. دولت‌های غربی طی چند دههٔ اخیر، در کنار دشمنی‌های دیرین و تشدید فشارهای مختلف بر ملت ایران، باب گفت‌وگو را نیز باز گذاشتند و همواره بر مذاکره جهت حل مسئلهٔ به ظاهر هسته‌ای پا می‌فشردند. آنها به‌رغم استمرار فشار اقتصادی ـ که مهم‌ترین ابزار ممکن در اختیارشان بود ـ اما از اقدام نظامی که نمایانگر چهرهٔ عریان توحش غرب است، بر ضد ایران خودداری می‌کردند. چنین امتناعی از اقدام نظامی در حالی اتفاق افتاد که در دهه‌های اخیر، جنگ‌های خانمان‌سوزی را در جهان و به‌طور خاص در منطقهٔ ما راه‌اندازی کردند. اشغال دو کشور مسلمان و پیامدهای آن، شامل کشته شدن، اسارت و بی‌خانمان شدن میلیون‌ها انسان بی‌گناه ـ از زن و مرد، پیر و جوان، نظامی و غیرنظامی ـ از جمله تجاوزهای آنان بوده است.

تردیدی نیست درک غرب نسبت به وجود هماوردی توانمند که احتمال تحمیل هزینهٔ متقابل را بالا می‌برد، انگیزهٔ اعمال استخدام‌گری از طریق تهاجم نظامی را از آنان سلب کرده بود. در واقع، برآورد غرب از قدرت ایران و ترس از بالا

بودن هزینهٔ تجاوز، آنها را به گفت‌وگو و نرمش در برابر ایران وامی‌داشت؛ ازاین‌رو حتی در برابر برخی اقداماتی که تحقیر غرب را به دنبال داشت نیز از مسیر عریان تجاوزگری پیروی نکردند که از جمله آن اقدام‌های تلافی‌جویانه در توقیف کشتی انگلیسی بود که در تیرماه ۱۳۹۸ اتفاق افتاد (https://www.mashreghnews.ir/news/976437). این اقدام بازتاب‌های گسترده در رسانه‌های بین‌المللی داشت و آن را به‌عنوان تحقیر انگلیس معرفی کرده بودند (https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/04/31/2059308).

نمونهٔ دیگرش، دستگیری ملوانان امریکایی در خلیج فارس بود که با عذرخواهی امریکایی‌ها همراه بود و بازتاب جهانی بر ضد هیبت امریکای را به دنبال داشت. این حادثه برای دولت امریکا گران تمام شد و رسانه‌های امریکایی نیز دستگیری سربازان امریکایی را در مقابل برخی رفتارهای خصمانهٔ ایران ـ از جمله تجاوز به کشتی ایران ـ مطرح کردند. این در حالی بود که چنین مسائلی جزو خطوط قرمز دولت‌های غربی به‌حساب می‌آمد (https://www.mashreghnews.ir/news/521947).

بنابراین غرب، مسیر دیپلماسی و گفت‌وگو را در مقابل ایران در پیش گرفت و این امر در ماه‌های منتهی به جنگ، جلوه‌های بارزتری پیدا کرد. امریکایی‌ها اسرار به گفت‌وگو داشتند و با استفاده از پروپاگاندای خود بر این موضوع دامن زدند و گفت‌وگو را بهترین مسیر معرفی کردند. این در حالی بود که رهبر شهید انقلاب، با شناخت از خوی استخدام‌گری غرب، مخالفت کرد و آن را غیرعاقلانه و غیرهوشمندانه نامید (https://www.mehrnews.com/news/6371113)؛ هرچند به‌رغم این مخالفت‌ها و به خاطر برخی مصلحت‌ها ـ که بالا رفتن شناخت جامعه نسبت به خوی استخدام‌گری غرب از جمله آن است ـ ادامهٔ مذاکره را تأیید کردند.

جالب است که رسانه‌های غرب به نقل از مقامات امریکایی از پیشرفت در این مذاکره سخن می‌گفتند، و حتی رئیس‌جمهور امریکا نیز از این موضع دفاع کرده بود و بر این ادعا بود که به رژیم صهیونیستی نیز نسبت به رفتاری که در روند مذاکرات اخلال ایجاد کند نیز هشدار داده است (https://www.irna.ir/news/85847551). این مذاکره در همین روند به ظاهر سازندهٔ رسانه‌ای چند دور برگزار شد و ادامهٔ مذاکره به ۶۰ روز بعد جهت بررسی و رایزنی‌های بین مسئولین دو کشور افتاد تا در تاریخ یک‌شنبه اول مرداد ۱۴۰۴، ادامهٔ گفت‌وگو پیگیری شود.

به‌رغم این فضاسازی‌های رسانه‌ای جهان غرب مسیری دیگری که نشانگر چهرهٔ واقعیت تمدنی آن است را در پیش گرفت.

آنان به کمک رژیم صهیونیستی که نقش دژدفاعی آنها را بازی می‌کند کشور ما را مورد آماج تهاجم گسترده قرار دادند و در این تهاجم غافلگیرانه آن هم در وسط مذاکره که با دعوت خودشان شروع شده بود، در بهت و حیرت جهانیان، برخی از دانشمندان و سرداران به شهادت رسیدند و حتی منازل مسکونی و زندان نیز از گزنده آن در امان نماند.

در تمام این مدت، دولت‌های غربی تا حد امکان توانمندی‌های خود را در خدمت اسرائیل به‌کار گرفتند و به شیوه‌های مختلف نظامی و اطلاعاتی، تمام‌قد از این رژیم دفاع کردند و چون به‌زعم خود پیروزی را قطعی می‌پنداشتند، ابایی از ظاهر کردن توحش‌شان ـ که اقتضای تمدنی آن است ـ نداشتند، و به‌صورت آشکار به حمایت از آن رژیم پرداختند.

اکنون باید پرسید چه عاملی انگیزهٔ تهاجم نظامی بر ضد ایران را در این جنگ دوازده روزه ایجاد کرد؟ چه تحول اجتماعی باعث شده تا غرب از تظاهر به گفت‌وگو و تعاون بپرهیزد و شیوهٔ عریان استخدام‌گری را از مسیر تهاجم نظامی بر ضد ایران نمایش بگذارد؟ همان‌گونه که اشاره شد، مطابق نظریهٔ استخدام، تنها ادراک هماورد متقابل می‌تواند مانع استخدام‌گری انسان غربی گردد. بنابراین در پیش گرفتن شیوهٔ مسالمت‌آمیز تا زمانی ادامه می‌یابد که آن ادراک وجود داشته باشد و در غیر این صورت چهرهٔ واقعی استخدام‌گری آشکار می‌شود؛ چیزی که در جنگ دوازده روزه اتفاق افتاد.

جبهه غرب به‌خوبی می‌دانست که یکی از پایه‌های اقتدار ایران نفوذ منطقه‌ای آن است که در قالب جبهه مقاومت شناخته می‌شود و از عراق تا سوریه و لبنان، فلسطین و یمن گسترده شده است. این نفوذ همان است که از سوی رهبر شهید انقلاب به‌عنوان عمق راهبردی جمهوری اسلامی معرفی شده است (https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=43647). بدیهی است که این قدرت منطقه‌ای از یک منظر بازوان جمهوری اسلامی و یکی از سپرهای دفاعی آن در برابر دشمنی‌های بیرونی، به‌ویژه جامعهٔ غرب شمرده می‌شود. تلاش غرب برای تضعیف مقاومت و توطئه‌های مختلف نسبت به رابطهٔ ایران با این جبهه از همین زاویه نیز قابل تفسیر است. طبیعی است رویکرد ایران نسبت به تکوین و حمایت این جبهه با نگاه امت‌محوری شکل گرفته است که مرز جغرافیایی را فقط جامعهٔ خود نمی‌داند؛ ازاین‌رو سپاه قدس را «سپاه بدون مرز» معرفی کرده است.

بعد از تحولات یک سال اخیر در غزه، لبنان و سوریه و ضربه خوردن جبهه مقاومت به‌عنوان یکی از ارکان اقتدار جمهوری اسلامی، جبهه غرب را دچار خطاب محاسباتی کرد و آنان را بر این باور رساند که عریان کردن چهرهٔ استخدام تمدن غرب نسبت به ایران، هزینهٔ متقابل حداقلی خواهد داشت و خواهند توانست بدون پرداخت هزینهٔ زیاد به هدف خود برسند. این پندار به‌طور خاص بعد از شهادت رهبر حزب‌الله سیدحسن نصرالله جلوهٔ روشن‌تری یافت؛ چنان‌که برخی مقامات رژیم صهیونیستی اذعان کردند که شهادت نصرالله راه را برای حمله به ایران باز کرده است.

جبهه غرب که به گفتهٔ خودشان سال‌ها برای این تهاجم برنامه‌ریزی کرده بودند، به دلیل همان خطای محاسباتی که شرایط کنونی را بهترین فرصت حمله به ایران و نابودی حکومت و تجزیهٔ کشور ارزیابی می‌کردند، از تظاهر به هرگونه کمک نسبت به رژیم صهیونیستی دریغ نکردند و ازآنجاکه بر پیروزی قاطع خود امیدوار بودند هیچ‌گونه پیشنهاد صلحی را مطرح نمی‌کردند و در همین راستا بود که رئیس‌جمهور امریکا در پاسخ به پرسش از گفت‌وگو، گفته بود کشوری که در آستانهٔ پیروزی است سخن از صلح معنا ندارد. دولت امریکا که در حال مذاکره با ایران بوده است، از این جنگ حمایت کرد و وارد آن شد و سایت‌های هسته‌ای ما را مورد تهاجم قرار داد.

حال باید پرسید که چرا جهان غرب به آتش‌بس تن داد؟ همان‌گونه که اشاره شد، مطابق نظریهٔ استخدام، تنها مانع استخدام‌گری را می‌توان در وجود هماورد و آگاهی از امکان دریافت هزینهٔ متقابل یافت. این واقعیت برخلاف تصور جبهه غرب از توانایی ایران، در جنگ دوازده روزه در انظار جهانیان به نمایش درآمد. به‌رغم پیش‌بینی غرب نسبت به ضعیف شدن جمهوری اسلامی که زمینهٔ آشکار شدن جلوهٔ دیگر استخدام‌گری غرب را فراهم کرد، اما انسجام کم‌نظیر داخلی و توانمندی موشکی سازمان رزم جمهور اسلام محاسبات غلط آن را به نمایش گذاشته و هزینه‌های سنگین بر رژیم صهیونیستی وارد کرد و موشک‌های فرزندان ایران اسلامی از لایه‌های مختلف دفاعی جبهه غرب عبور کردن و مناطق استراتژیک آن رژیم را درهم کوبید و به تعبیر رهبر شهید معظم انقلاب برخی مناطق راهبردی آن رژیم را با خاک یکسان کرد. مشاهدهٔ این واقعیت میدانی و هزینه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر که برخلاف همهٔ محاسبات شخصیت استخدام‌گر جبهه غرب در حال نمایش بود، آنان را به التماس برای آتش‌بس واداشت؛ چنان‌که «محمدبن‌عبدالرحمن آل ثانی» وزیر خارجهٔ قطر در نشست مطبوعاتی مشترک با همتای لبنانی خود فاش کرد: «دونالد ترامپ، پس از حملهٔ موشکی ایران به پایگاه العدید، شخصاً با امیر قطر تماس گرفت و خواستار تماس فوری با ایران برای بررسی امکان آتش‌بس شد» (https://kayhan.ir/fa/news/315026)، و نمایندهٔ پیشین امریکا در امور ایران به‌درستی اعتراف کرد که ناتوانی رژیم صهیونیستی در مقابله با موشک‌های ایرانی، عامل مهمی در برقراری آتش‌بس در جنگ تحمیلی علیه ایران بود (https://www.hamshahrionline.ir/news/990490).

نکتهٔ پایانی اینکه تأکید نظریهٔ استخدام بر سلطه‌جویی شخصیت اجتماعی تک‌ساحتی و نیز تأکید بر کنش اکراهی این شخصیت که در روند محاسبات هزینه‌های متقابل محقق می‌گردد، فهم تلاش غرب برای حفظ برتری خود و مقابله با عناصر اقتدار جوامعی که آن را مانع زیاده‌خواهی خود می‌بیند آسان می‌گردد. بر اساس همین منطق است که غرب اصرار دارد عناصر برتری خود را جهت پیشبرد اهداف استخدام‌گری حفظ کند؛ زیرا لازمهٔ حیاتی استخدام‌گری، برتری در قدرت است. مخالفت با دیگر کشورها برای پیوستن به باشگاه هسته‌ای یا تلاش برای تضعیف صنعت موشکی آنان که با فن‌آوری بومی صورت می‌گیرد، بدین خاطر است تا دست‌شان با تکیه بر آن قدرت برای استثمار دیگر باز باشد. همچنین سوءاستفاده از نهادهای بین‌المللی و تحریم اقتصادی کشورهایی که در راستای منافع غرب تعریف نمی‌شوند و مانع تعقیب اهداف استخدام‌گرایانهٔ غرب هستند در همین راستا قابل ارزیابی است. جالب است که برخی از بزرگان اندیشهٔ غرب برای این رفتار استخدام‌گرایانه، پشتوانهٔ تئوریک درست کردند و با معرفی تمدن غرب به‌عنوان نمونهٔ ایدئال تمدن بشری، به‌کارگیری هر روش دیکتاتوری برای تغییر زندگی آنان و تحمیل سبک زندگی غربی مشروع می‌دانند (استوار میل، ۱۳۶۳، ص۴۵ـ۴۶) و بدین ترتیب راه را برای اعمال شیوهٔ استخدام‌گری‌شان باز می‌کنند.

نتیجه‌گیری

جوامع غربی در چند سدهٔ اخیر، تعامل همدلانه‌ای با سایر تمدن‌ها نداشته و همواره در مواجهه با جوامع ضعیف‌تر، رویکردی استثماری اتخاذ کرده‌اند. این پدیده را می‌توان از منظرهای گوناگون تحلیل کرد که در این پژوهش با تکیه بر نظریهٔ «استخدام» در تفسیر اجتماعی *المیزان* بررسی شده است.

بر اساس این نظریه، شخصیت اجتماعی برآمده از تقویت ابعاد مادی و تضعیف ساحت‌های فطری، ناگزیر خوی استخدام‌گری را در تعامل با دیگران پی می‌گیرد. چنین شخصیتی تنها تا آن حد به اصول تعاون و عدالت پایبند می‌ماند که منافعش تأمین شده و خطری آنها را تهدید نکند. در غیر این صورت، هیچ التزامی به منطق یا هنجارهای اجتماعی نخواهد داشت.

تمدن غرب که بر مبانی اومانیستی و سکولار استوار است و صرفاً بر جنبه‌های مادی حیات انسانی تأکید می‌ورزد، قادر به پرورش شخصیتی جز شخصیت استخدام‌گر نیست. ازهمین‌رو این تمدن در چند سدهٔ اخیر همواره بسترساز استثمار، خشونت و جنایت علیه جوامع غیرغربی بوده است. این رویکرد را باید ویژگی ذاتی تمدن غربی دانست که نهادینه شده و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را به عوامل گذرا یا خطاهای تاکتیکی دولت‌های خاص نسبت داد.

رفتارشناسی غرب در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران از پیچیدگی بیشتری برخوردار است؛ چراکه این نظام سیاسی، هویت تمدنی غرب را به چالش کشیده است و درنتیجه انگیزهٔ رویکرد استخدام‌گرایانه را تقویت کرده است. مواجههٔ خصمانهٔ غرب با جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته، این مسئله را به‌وضوح نشان می‌دهد.

اما این روند در خصوص جنگ دوازده روزه و فرآیند پایان یافتن آن، به شکلی آشکارتر خود را نمایان ساخت. غرب پیش از جنگ، رویکردی همدلانه با ایران در پیش گرفته و بر حل مسالمت‌آمیز مسائل از طریق گفت‌وگو تأکید کرده بود، حتی مذاکراتی را نیز با ایران آغاز نموده بود. بااین‌حال، ناگهان در میانهٔ مذاکرات و بر اساس خطای محاسباتی ناشی از ضعیف‌پنداری جمهوری اسلامی ـ و مطابق همان منطق استخدام‌گرایانهٔ استثمار جامعهٔ ضعیف ـ جنگ را تحمیل کرد، اما پس از مواجهه با اقتدار درونی و توان نظامی ایران، و در تطابق با همان قاعدهٔ استخدامی که بر ضرورت تعامل با هماورد تأکید دارد، درخواستی ملتمسانه برای آتش‌بس مطرح ساخت.

منابع

استوار میل، جان (۱۳۶۳). *رساله دربارهٔ آزادی*. تهران: مرکز انتشارات علمی.

بویل، فرانسیس آنتونی (۱۳۹۰). *برهم زدن نظم جهانی؛ امپریالیسم امریکا، در خاورمیانه پیش و پس از یازده سپتامبر*. ترجمهٔ منفرد، کیانوش کیاجوری و علی جعفری. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

پارسانیا، حمید (۱۳۹۲). *جهان‌های اجتماعی*. قم: کتاب فردا.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *جامعه در قرآن*. قم: اسراء.

چامسکی، نوام (۱۳۹۷). *چه کسی بر جهان حکومت می‌کند*. ترجمهٔ محسن عسکری جهقی. تهران: ثالث.

صدر، محمدباقر (۱۴۰۲). *سنت‌های تاریخی در قرآن کریم*. قم: مؤسسهٔ نابغهٔ آل الصدر.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۵ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعهٔ مدرسین.

کاکس، مایکل و پارمار، ایندرجیت (۱۳۹۰). *قدرت نرم و سیاست خارجی ایالات متحده: دیدگاه‌های نظری، تاریخی و معاصر*. ترجمهٔ علیرضا طیب. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.

کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷). *منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی امریکا*. ترجمهٔ داود غرایاق زندی و همکاران. تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.

کوک، جاناتان (۱۳۸۹). *اسرائیل و برخورد تمدن‌ها*. ترجمهٔ حسام‌الدین امامی. تهران: مؤسسهٔ جام جم.

گارودی، روژه (۱۳۷۹). *آمریکاستیزی چرا؟*. ترجمهٔ جعفر یاره. تهران: مؤسسهٔ فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

مزینانی، مهدی و دیگران (۱۴۰۱). نقد فرهنگی بر محور بیانات امام خمینی‌ؒ. *معرفت فرهنگی اجتماعی*، ۱۴(۵۳)، ۸۸ـ۸۹.

مولانا، حمید (۱۳۸۰). *ظهور و سقوط مدرن*. تهران: کتاب صبح.

Nye Jr, J. (2002). *the PARADOX of AMERICAN: POWER WHY THE WORLD'S ONLY SUPERPOWER can't GO IT ALONE*. OXFORD: OXFORD UNIVERSITY PRESS.

https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=43647

https://www.bbc.com/persian/articles/cwyl0gg1q21o.

https://www.irna.ir/news/85852890.

https://www.isna.ir/news/1404022115191.

https://www.mashreghnews.ir/news/521947.

https://www.mashreghnews.ir/news/976437

https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/04/31/2059308.

https://www.mehrnews.com/news/6371113.

https://www.hamshahrionline.ir/news/990490.

https://www.irna.ir/news/85847551.

https://kayhan.ir/fa/news/315026.